

بسیار شکفت انگیز و پذیرفتنی نیست .

توتون که امروزه در فارسی از برای تعیین تنباکوی (= Tabac) چپق و سیگار بکار میرود و آنرا تن هم نوشته اند ، کلمه ایست ترکی و بمعنی دود است . در ترکی رایج کنونی طومان بهمین معنی است و دومان بمعنی مه و بخار هم آمده است .<sup>۱</sup> در گیلان توتون سیگار را پاپروس گویند ، ناگزیر از روسیه بآنجا رسیده است در زبان روسی پاپروس papiros بهمین معنی است . چنانکه میدانیم پاپروس papyrus در نوشته های یونانیان ، نام گیاهی است که مصریها ، از برگهای آن يك گونه کاغذ ساخته از برای نوشتن بکار میبردند ، از همین کلمه است لفظی که در زبانهای کنونی اروپا از برای کاغذ ( papier ) بکار میرود<sup>۲</sup> ناگزیر این لغت اصلا مصری قدیم ( قبطی ) است که باین هیئت بمیانجی یونانیان بما رسیده است چپق - چبق - چبوق - چوبوق همین کلمه بهیئت Chibouque در همه قاموسهای زبان اروپایی یاد شده و همه نوشته اند که کلمه ترکی است .

محمود بن الحسین محمد الکاشغری که در زمان خلیفه عباسی المقتدی با مر الله میزیست و کتاب خود را بنام دیوان لغات الترك در سال ۴۶۶ نوشت گوید : « چبق - القضیب الرطب من الاغصان »<sup>۳</sup> شبهه نیست که این چبق همان چپق است اما در ترکی بودن

مانده از صفحه ۲۰۶

لینمان تاباک (Tabak) و سیگار (Zigarre) هر دو را از کلمات بومی جزایر غربی آمریکا میدانند که بمیانجی اسپانیاییها بارو پا رسیده است .

دانشمند گیاه شناس فروویرث Fruwirth درباره لغت تنباکو (Tabak) گوید :

Die Bezeichnung Tabak ist auf das Karaibische tabaco Zurückzuführen , das sowohl trockene Tabakblätter als auch pfeife Zum Rauchen bedeutet.

لغت تاباک از تابا کو Tabaco از لهجه کریب (Karib) میباشد . این لغت اطلاق میشده به برگهای خشک شده و بخود چپق (pfeife) که از برای کشیدن توتون بکار میرفت .

نگاه کنید به Die pflanzen Der Feldwirtschaft Stuttgart 1913 S.101

۱- Dictionnaire Turk - Oriental par Courteille

۲- Kulturpflanzen und Haustiere von V.Hehn . 8-Aufl. Berlin

1911. 314 ; Morgenländische Wört. Von Littmann S. 134

۳- دیوان لغات الترك چاپ استانبول ۱۳۳۳ جلد اول ص ۳۱۸

آن شبیه است . درست است که در اینجا محمود کاشغری نگفته که این لغت در اصل ترکی است ، ممکن است از لغات ایرانی باشد که داخل زبان ترکی شده است . در همین دیوان لغات الترك که نامه بسیار گرانمایی است ، در مورد بسیاری از کلمات ، مؤلف صراحة گفته که لغت در اصل ترکی است و از ترکی داخل زبان ایرانی شده ، اما در مورد همان لغات ، امروزه هیچکس تردید ندارد که اصلا فارسی یا پهلوی است.<sup>۱</sup> چیزی که ترکی بودن چبق را شبیه ناک میسازد این است که در بسیاری از دیهائی آذربایجان همین کلمه بمعنی چوبدستی است .

قلیان = غلیان : این کلمه چه با قاف و چه با غین عربی و بمعنی جوشش است ناگزیر بمناسبت جنبش و جوشش آب است در هنگام کشیدن .<sup>۲</sup> با آنچه ما قلیان یا غلیان نام نهاده ایم ملتھای دیگر آسیای بنامھای دیگر خوانده اند : در سوریه نفس و در هند حقه خوانده میشود ، نزد بسیاری از اقوام آسیای چنانکه در ترکیه و عراق و جاھای دیگر نارگیله نام دارد ، و این نام جنبه بین المللی یافته ، اینگونه ابزار تنباکوکشی را چنین خوانند . این کلمه از زبان سانسکریت میباشد و آن جوز هندی است و این بدین مناسبت است که این میوه بزرگ را خالی کرده ظرف آب قلیان درست میکردند ، چنانکه باکدو در گیلان چنان کنند و ایرانیان از همان آغاز رواج تنباکو چنانکه Olearius نوشته و آنرا یاد کردیم ، از جوز هندی ( نارگیله ) هم قلیان میساختند ، چنانکه میدانیم نارگیل معرب آن نارجیل از میوه های معرف هنداست المیدانی در السامی فی الاسامی آنرا به « گوزهندو » ترجمه کرده است<sup>۳</sup>

در نامه های پهلوی انارگیل یاد شده از آنهاست « خسرو کواتان و ریتک » که در فقره ۵۰ آن آمده : « انارگیل که اپاک شکر خورند پسه هندوک ، انارگیل خوانند و

۱- از آنجمله است : تیز- گل مکان مرتفع اخذت الفرس هذافست قلاعھادز

۲- گواينکه از برای یافتن وجه اشتقاق دیگری قلیان که نام یکی از آبادیهای شهرستان سنندج بوده و فرهنگستان ایران آنرا به کلغیز تبدیل داده دشواری آسان نمیشود ، اما ذکر آن بیفایده نیست . نگاه کنید به واژه های نو فرهنگستان ایران ص ۸۳

۳- نگاه کنید به السامی فی الاسامی چاپ طهران

به پارسىك گوز هندوك خوانند.<sup>۱</sup>

هنوز هم در هند قلیانهای کوچک از نارگیل ساخته میشود.

چیلیم: در برخی از فرهنگهای یاد شده و در فرهنگ فارسی ولاتین فولرس Vullers

چیلیم یا چلم چنین تعریف شده: «همان که تنباکو در آن کرده آتش بر آن گذارند»

و يك شعر پست و نادرستی هم از باقر کاشی نامی گواه آورده است.<sup>۲</sup> بنابراین تعریف

چیلیم سرقلیان است. در هند سرقلیان چلم خوانده میشود. در افغانستان خود قلیان را

چلم (چیلیم) و سرقلیان را «سرخانه» نامند. وامبری Vambéry در يك مقاله بسیار

سودمند که در بکار رفتن چرس و افیون و توتون (Taback und Narkotika) در

ترکیه و ایران و ترکستان نوشته و خود سالها در این سرزمینها بوده گوید در آسیای

مرکزی (ترکستان کنونی) چپق را چیلیم نامند.<sup>۳</sup> این کلمه هم مانند بسیاری از کلمات

متعلق به تنباکو و ابزارهای دودکشی، فارسی نیست. در زبانهای دراویدی که در جنوب

هند رایج است و از زبانهای بومی غیر آریایی بشمار است چلم (Cellem) بمعنی جمبه

کوچک است و چله از مشتقات آن بمعنی قطعه کوچک است.<sup>۴</sup>

در شرح مینا بازار تألیف صهبائی دهلوی آمده که تنباکو در نهند و چهارده هجری

در هند رواج یافت و از حقه و چلم (= چیلیم) نیز چنین یاد کرده: «حقه چیز است از

برنج و مس و امثال آن که در آن آب پر کرده و نی و چلم بر سر آن گذاشته تنباکو کشند

و حقه تنباکو نیز همان است...»<sup>۵</sup>

۱- The Pahlavi Text «King Husrav And His Boy» by J. M. Unvala, Paris p. 25

۲- Vullers. Lexicon Persico Latinum. Bonn 1855

۳- Sittenbilder A. D. Morgenlande. von H. Vambéry

III Serie. Berlin 1876 S. 100

۴- درباره زبانهای دراویدی نگاه کنید بصفحه ۲۴ همین کتاب حاضر

۵- شرح مینا بازار، چاپ کانپور ۱۹۰۴ ص ۱۰۶ ارزش این کتاب از برای مافقط در این است که از

تاریخ رواج تنباکو در هند و لغت‌های حقه (= قلیان) و چلم (= سرقلیان) را یاد کرده است. نویسنده

مانده در صفحه ۲۱۰

پس از یاد کردن سیاحان اروپایی که در سفرنامه‌های خود از استعمال تنباکو در زمان صفویان ذکر کرده‌اند، بجاست از صائب شاعر همان زمان که از تنباکو و غلیان سخن به میان آورده، نیز یاد کنیم. صائب اصلاً از تبریز، در حدود سال ۱۰۱۰ در اصفهان تولد یافت و در سال ۱۰۸۱ هجری قمری درگذشت. زمان شاه عباس بزرگ و شاه صفی و شاه عباس دوم و شاه سلیمان را درک کرد است. بعربستان و افغانستان و ترکیه سفر کرد و سالها در هند بود، در نظم فارسی و ترکی و در نثر تنباکو و چقاره و غلیان را که با آنها هایل بود، یاد کرده است:

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ      کردم بدو تلخ قناعت ز آب تلخ<sup>۱</sup>

مانده از صفحه ۲۰۹

آن صهبائی یا آنچنانکه خود در دیباچه آورده :

«فقیر، هیچمدان صهبائی کج مچ زبان» در ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۶۵ هجری تألیف آن را به پایان رسانید. چنانکه از نام کتاب پیداست آن شرحی است بر «مینا بازار» و نام اصلی آن «زنانه بازار» است (از بازارهای دهلی). مینا بازار که خود جداگانه بچاپ رسیده : لکهنو ۱۹۰۳ میلادی - ۱۳۲۱ هجری، در وصف دکانهای این بازار است، چون دکان جوهری - بزاز - کل فروشی - حلوانی - عطار - میوه فروش - تنباکو فروش - تنبولی - سبزی فروش. متن و شرح کتاب، آنهم با یک فارسی دگرگون، بی اندازه شگفت انگیز است. برای اینکه خوانندگان بهتر بازش آن برخوردند شرحی که صهبائی بکلمه «بازار» نوشته یاد میکنیم : «بازار در اصل ابازار است و ابا بمعنی آش است. پس بازار در اصل جای باشد که در آن دکان آش پزبان بسیار بود، اما بجزاز بمعنی مطلق جای خرید و فروخت مستعمل شده، حتی که اگر جواهر و اقمشه و امثال آن بفروخت آید آنرا نیز بازار گویند و معنی اصلی گویا مطلقاً نسبتاً منسباً گشته ...» بنابراین بازار یعنی آش زار مانند گلزار و لاله زار. درست است با بمعنی آش در افتهای ماستیا - دوغبا - سپیدبا - شوربا - زیربا - کدوبا - سکیبا و جز اینها دیده میشود و جلال الدین رومی هم در مثنوی گفته :

من سپاناخ توام هر جا پزی      یا ترش با یا که شیرین میسزی

اما نمیدانستیم که بازار با این آشهای رنگارنگ بوجود آمده است. خدا بیامرزد این لغت شناس هندی را که در صد سال پیش با «شرح مینا بازار» خود آش قلککاری بخت که امروزه از برای همکاران ایرانی وی مائده آسمانی است.

۱- در کلیات صائب چاپ هند، کانپور، رمضان ۱۲۹۷ هجری = اگست ۱۸۸۰ عیسوی درس ۲۵۱ غزلی بهمین وزن و سجع و قافیه مندرج است اما این فرد شعر در آن نیامده است. صائب در اشعار ترکی گوید: دیدیم چقاره سنی خط حجابدن غافل      که خطفباری اولور پرده حجاب سنکا

« روزهاست که این سودازده آفرینش و این سیاهنامه قلمرو بینش کردن طاعت از خط جام و دامن رغبت از شرب مدام کشیده در حلقه سلسله مویان و دایره سوختگان تنباکو در آمده مینای می را بطاق نسیان گذارده و دیده ساعرا نمک فراموشی انباشته از آتش بیدود می بدود چشم سیاه اکتفا نموده و از شعله آواز مطرب بغلغل غلیان قناعت کرده... »

غلیون جمع آن غلایین و غلاوین در المنجد و فرات الدریه و جزاینها یاد گردیده که در زبان عامیانه عربی سوریه بمعنی چپق بکار میرود . غلیون باید همان غلیان باشد که در لهجه فارسی الف مبدل بو او شده، مثل نان = نون؛ تهران = تهر ون .  
گفتیم غلیان و غلیان چه با قاف و چه با غین هر دو باید عربی باشد ، چنین

مانده از صفحه ۲۱۰

از این شعر پیداست کلمه اسپانیایی Cigarro که در صفحه ۲۰۶ یاد کردیم نسبت زود در ایران و ترکیه شناخته شده است . نگاه کنید به دانشمندان آذربایجان تألیف محمد علی تربیت طهران ۱۳۱۴ ص ۲۲۲ در کتاب الفاظ ادویه تألیف نورالدین محمد عبدالله بن حکیم عین الملک شیرازی که در سال ۱۰۳۸ نوشته شده از جای و قهوه و تنباکو هم سخن رفته است ، متأسفانه بآن دسترس ندارم . نگاه کنید به Zur Quellenkunde der Persischen Medizin von A. Fonahn. Leipzig 1910 S. 88

مرتضی قلی بیگ فرزند سلطان حسن شاملو که بسال ۱۰۲۰ در گذشته و مدتی در هند زیسته است منظومه ای سروده بنام «مباحثه تنباکو و کوکتار» که میرزا بیدل شاعر (مردم در ۱۱۳۳) آنرا در بیاض خود آورده است و نسخه ای از این بیاض در «بریتیش موزیم» موجود است . نگاه کنید به فهرست کتب خطی بریتیش موزیم تألیف ریو (Rieu) جلد سوم ، صفحه ۷۳۸ ، ستون دوم

تاریخچه چپوق و غلیان رساله کوچکی است بقلم مرحوم کسروی . تهران ۱۳۲۳ در آن یگانه مطلب قابل ذکر این است که از جلد سوم تاریخ نعیم (در تاریخ عثمانی) در زیر عنوان «سیاست ارباب دغان» درباره سفر سلطان مرادخان رابع به بغداد آورده : «با آنکه درباره دود فرمان سختی رفته بود در فرودگاه «اوج بکار» چهارده تن نهانی در جایی نشسته دود می کشیدند .

پادشاه بادخت ناشناس ناگهان بر سر ایشان رسید و همگی را دستگیر گردانیده کشت . در فرودگاه «رها» نیز چهارده تن دود کش را گرفتند و همگی را آشکاره کشتند ... در حلب نیز بیست تن گرفتار گردیده کشته شدند . در فرودگاه «حجه کور» نیز شش کس را گرفته نابود گردانیدند . این دود کشان را که میگرفتند برخی را در میان لشکر دست و پا بریده می انداختند .

برخی را در برابر چادر پادشاه دست و پا می بریدند . پاره ای را نیز گردن زدندی یا چهار

تکه گردانیدند .

مینماید که اولی از قلی بمعنی بریان کردن ( مقلی = تابه ) و دومی از غلی بمعنی جوشاندن باشد .

در پایان گفتار تنباکو باید یاد آور شویم که پس از رواج یافتن تنباکو در اروپا و آسیا افعالی که در زبانهای گوناگون از برای قلیان ( = غلیان ) و چپق و سیگار بکار رفته با همدیگر فرق دارد . دود کردن - نوشیدن - کشیدن - خوردن افعالی است که هر یک در استعمال کردن تنباکو بکار برند . امروزه در زبانهای اروپایی چنانکه در آلمانی و انگلیسی و فرانسه و ایتالیایی « دود کردن » آورند ( fumer, fumare ) ( Rauchen, to Smoke ) ا. لئاریوس Olearius که از او یاد کردیم ( ص ۲۰۰ ) در سده هفدهم میلادی در همه جای سیاحت نامه خود بجای « دود کردن » کنونی فعل « نوشیدن » در زبان آلمانی بکار برده است : ( تنباکو نوشیدن Taback trincken ) و گاهی در مورد چپق « دود کردن » آورده است : ( Pfeiffen Schmauchen )

در زبان روسی فعل مخصوصی بکار برند که بمعنی « کشیدن » است : پاپروس کشیدن ( pāpiros kurit ) . عرب زبانان نوشیدن گویند : ( شرب النار جيله ) . در ترکی عثمانی نیز مانند عربی نار گيله نوشیدنی است : ( نار گيله ایچمک ) . همچنین است در زبان هندی و اردو : ( سیکرت پینا pina ، یعنی سیکار نوشیدن ) . در بنگالی ، زبان رایج بنگاله « خوردن » بکار برند : ( سیکرت که با khaba ، یعنی سیکار خوردن ) . در جنوب هند ، در زبانهای دراویدی « کشیدن » بکار برند : ( چرو توتو والیکوکا Coruttu Valikkuka ، یعنی سیکار کشیدن ) . در میان زبانهای آسیایی ، در ارمنی هم کشیدن گویند : در زبان چینی دود سیکار ( تاباک ، توتون ) نوشیدنی است .<sup>۱</sup>

در انجام گفتار تنباکو - توتون ، مطالبی که از قلم افتاده یا بعد در طی مطالعه کتب دیگر بنظر نگارنده رسیده در اینجا میافزاییم . گفتیم ( ص ۱۹۹ ) برخی سال ۹۹۹ هجری را تاریخ ورود تنباکو ( = تمباکو ) در ایران دانسته اند .

۱- Tabaktrinken نگاه کنید به Die Chinesische Landwirtschaft von Wilh. Wagner, Berlin 1926 S. 376

از ماده تاریخ این شهر همین زمان برمیآید :

سألونی عن الدخان وقالوا      هل له فی کتابنا ایماء

قلت ما فرط الكتاب بشئ      ثم ارخت یوم تأتی السماء

و گفتیم بدستیاری پر تغالیهها تنباکو بایران راه یافت . بدستیاری اینان نیز در نیمه قرن شانزدهم میلادی تنباکو بژاپن راه یافت، اما کشت آن در آنجا در سال ۱۵۹۶ رواج گرفت، تخم این گیاه در ایالت ساتسومه ( Satsuma = Satzuma ) بسیار خوب پرورش یافت ، هنوز هم این سرزمین از برای تنباکو ( = توتون ) خوب خود نامبردار است .

در ژاپن هم استعمال تنباکورا مانند جاهای دیگر آسیا و اروپا باز داشتند ، اما پیش نرفت . در سال ۱۶۰۷ آنرا زیان بخش اعلان کردند و در سال ۱۶۰۹ کشت آن باز داشته شد و دادوستد آن در خور سزا گردید . کالای تنباکورا ضبط میکردند و هر کس در راه يك بار تنباکورا توقیف میکرد ، آن بار با اسبی که حامل آن بود ، از آن او میشد . با اینهمه سختگیری ، خود درباریها و پایوران کاخ پادشاهی چنان دل داده آن بودند که باک نداشتند ثروت آنان بگناه تنباکو کشیدن ضبط گردد . چون از این بگیر و به بندها سودی ندیدند ، استعمال آن را از برای کودکان و کشت آن را در برنجزارها بازداشتند .<sup>۱</sup>

در چین نخست در کتابها در پایان سلسله مینگ ( ۱۳۶۸-۱۶۴۴ میلادی ) از گیاه تنباکو یاد شده و آن در نخستین نیمه از قرن هفدهم میلادی است . چینیها این گیاه را یین تسو Yen tsau نامند ، یعنی گیاه دود . این نام خود میرساند که این رستنی بومی چین نیست . گیاه تنباکو در میان سالهای ۱۶۰۰ و ۱۶۲۵ از فیلیپین به اموی ( Amoy = Amoi ) رسید و رفته رفته کشت آن ، سرزمینهای پهناوری را فرا گرفت . تنباکو کشیدن یا دود کردن سالها پیش از این تاریخ بدستیاری پر تغالیهها در چین

۱- Tabakkunde, Tabakbau und Tabakfabrikation von Richard Kissling Fünfte. neubearbeitete Auflage. Berlin 1925 S. 5-6

شناخته شده بود. در گفتار ترنج (ص ۸۴) گفتیم که پرتغالیها در سال ۱۵۱۶ بسرزمین کانتون Kanton پیاده شدند. تنباکو بکار بردن میان مرد و زن چینی بتندی رواج گرفت. آنچه کوشیدند که آنرا بازدارند بجائی نرسیدند و سزاهای سخت از برای کشت آن در هنگام پادشاهی چونگک تشنگ Tschung-dscheng = Tsung-tschong (۱۶۲۸-۱۶۴۴) آخرین امپراتور خاندان مینگ، برقرار گردید، آنهم سودی نداد،<sup>۱</sup> در چین هم مانند همه جای روی زمین، دود کشان بقانونگزاران که خود در پنهانی دل بگرو دود داده بودند، چیره شدند.

دیگر چیزی که باید در اینجا افزوده شود نام گیاه تنباکو است: این گیاه آنچنانکه رومانوپانو (Romano Pano) که از او یاد کردیم (ص ۱۹۵) در سال ۱۹۴۷ از سنتودومینگو (Santo Domingo) نوشته (De Insularum ritibus) نزد بومیان کهبه (Cohobba) یا کوپچه Guioja نامیده میشود، برگهای بهم پیچیده آنرا در لوله‌ای که «تاباکو» tobacco خوانند، کرده دود کنند (میکشند).



در این تصویر که از سال ۱۵۵۲ میلادی است، مردی از بومیان برزیل Brasil سیگار میکشد.





صورت نشی کماندار - کار در ضلع عباسی همزمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۰۳-۱۰۳۸)  
A Survey of Persian Art. by A. u. Pope Vol VII Plates 921

پس از رومانویانو ، تعریف دقیق تری از این گیاه و طرز استعمال آن از هر ناندزداوید و ( Hernandez De Oviedo ) بجای مانده که در سال ۱۵۳۵ نوشته (Historia general de las Indias).

این نویسنده که داور ( Alcaide القاضی ) اسپانیایی بوده در سنتودمینگو، گوید: بومیان کدویی ( Kalebasse ) را از گرد گیاه کببه یا گویچه پرسیازند و بآن يك لوله دو شاخه‌ای پیوندند و سرهای آن دو شاخه بدوسوراخ بینی خود کرده ، دود کنند ( میکشند ) .

خبری که از هر ناندز تولدو ( Hernandez De Toledo ) مانده نیز شایان توجه است و نام تنباکو بزبان بومی مکزیك نیز بدست می‌آید : پس از آنکه سرزمین مکزیك در سال ۱۵۱۹ بدست فردیناند گورتز ( Ferdinand Gortez ) گشوده شد و پادشاه آنجا موتزومه دوم ( Montezuma II ) شکست یافت و قلمرو فرمانروایی اسپانیا در امریکا بزرگتر گردید ، فیلیپ دوم در سال ۱۵۶۰ هر ناندز تولدو را از برای تحقیقات و نوشتن تاریخ طبیعی بمکزیك فرستاد. در جزء چیزهای دیگر ، مجموعه‌ای از تصویر ۱۲۰۰ گیاهان امریکا بدستیاری وی فراهم گردید که در کاخ معروف اسکوریال ( Escorial در ۲۵ کیلومتری شمال غربی مادرید ) نگهداری میشد ، بدبختانه در سال ۱۶۷۱ بدم زبانه آتش رفت . خلاصه‌ای از آن مجموعه که در سال ۱۶۵۱ بزبان لاتین با یادداشت‌های بسیار انتشار یافت ، هنوز بجا است. ضمناً تنباکو در آن وصف شده است. بگفته دتولدو ( De Toledo ) بزرگان دربار موتزومه تنباکو را که در زبان بومی مکزیك گتل ( Getl ) نامند ، چون داروی خواب بکار برند و برگهای خشك آنرا مانند سیگار بهم پیچیده در لوله‌ای از نی یا چوب یاسیم (لوله نقره) کرده باسوراخ بینی میکشند

۱- این کلمه را برخی بتل yetl نوشته‌اند و بزبان بومیان پرو Perou نام تاباک را Sayii یاد کرده‌اند .

آنچنانکه معروف است همین دتولدو نخست تخم تنباکو را با اسپانیا فرستاد . در آغاز این گیاه را در باغها جزء گیاهان زینتی یا جزء رستنیهای دارویی ، پرورش دادند .

( دود میکنند ).<sup>۱</sup>

در طی این گفتار چندین بار از پتون ( Petun ) که پتوم ( petum ) هم گفته شده ، و خداوندگار تنباکو است یاد کردیم ، در اینجا در ردیف زبانهای بومی امریکا ، باید گفته شود که پتون در زبان برزیل نام تنباکو است.<sup>۱</sup>

گفتیم (ص ۱۹۲) در سال ۱۵۸۶ سیرفرانسیس درک ( Sir Francis Drake ) تنباکو را بانگلستان آورد . برخی دیگر نوشته اند که سیروالتر رولی ( Sir walter Raleigh ) که او هم از نزدیکان ملکه Elizabeth ( ۱۵۵۸ - ۱۶۰۳ ) بود در سفر خود با امریکا در سال ۱۵۸۴ آنرا بانگلستان آورد یا اینکه بدستگیری کاپیتان خود ، رالفان ( Ralph Lane ) از جزیره تاباگو ( Tabago ) بمیهن خویش گسیل داشت . این رولی همان مرد سیاستمدار و شاعر و دریانورد نامور است که کوشید ویرژینیا ( Virginia ) را از آن انگلستان سازد. آورنده تنباکو همین کس باشد یا دیگری ، یقین است که در روزگار الیزابت تنباکو کشیدن در بریتانیا رواج داشت . این ملکه انفییه کشیدن را در کلیساها باز داشت و خود گاهی پیپ ( Pipe ) میکشید. در زمان جکب نخست Jacob I ( ۱۶۰۳ - ۱۶۲۵ ) پادشاه جانشین وی ، رولی بهرک محکوم گردید و در لندن او را سرزدند ، هنگام مرگ پیپ (چپق) برابر داشت . جکب در سال ۱۶۰۴ استعمال تنباکو را در انگلستان بازداشت ، نه او و نه پادشاه جانشین او ، نتوانستند هوای دود را از سر مردم بدرکنند . در همان روزگاران ناموری چون شکسپیر Shakspeare ( ۱۵۶۴ - ۱۶۱۶ ) ، شاعر بزرگ ، دل بدود داده بود ، پیداست که خوی گرفتن اینگونه بزرگان به تنباکو چه تأثیری داشت و چگونه دود خشم پروردگار پتون ( Petun ) مانند مه ( fog ) همه جای آن سرزمین را به تندی فراگرفت .

مانده از صفحه ۲۱۶ Tabakkunde ... von R. Kissling S. 1-2

Tabakbau von Hoffmann Fünfte Auflage Berlin 1919 S. 1-8

۱ - نگاه کنید به Illustriertes Gartenbau - Lexikon. Vierte Neubearb.

Auflage. herausgegeben von Paul Graebner und Willy Lange

Zweite Band, Berlin 1927 S. 255

در این گفتار چندبار از جزیرهٔ تاباگو (Tabago) نام بردیم (ص ۲۰۶) : تاباگو یا توباگو (Tobago) یکی از جزیره‌های آنتیل (Antilles) کوچک است. نام این جزیره از گیاه توتون است، نه نام این گیاه از این جزیره، آنچنانکه برخی پنداشته‌اند. توباگو (tubaco) همان است که یاد کردیم : ابزاری بوده که بومیان امریکا در آن توتون دود میکردند، چیزی مانند چپق. همین کلمه است که در اروپا تاباک (tabac) و نزد ما تنباکو - تمباکو گردید. امروزه ایران یکی از سرزمین‌های تنباکو توتون خیز است. چنانکه میدانیم در گیاه‌شناسی سه گونه تاباک بازشناخته‌اند :  
*Nicotiana macrophylla*; *N. Tabacum*; *N. rustica*

از این سه گونه توتون روپهم چهل تیره بازشناخته‌اند<sup>۱</sup>، در سرزمین‌های پهناور ایران و آب و هوای مختلف آن در هر جا يك گونه از این گیاه پرورش مییابد: توتون سیگار، توتون چپق، توتون قلیان. تنباکو کلمهٔ امریکایی، در ایران نام توتونی است که از برای قلیان بکار برند. تنباکوی ایران (*Nicotiana Persica*) در کشورهای عرب زبان و ترکیه و هندوستان و ترکستان شهرتی بسزا دارد، بویژه اصفهان و شیراز آنرا بسیار خوب میپروراند، چنانکه خاك آذربایجان از برای کشت توتون چپق و مرز و بوم کیلان از برای کشت توتون سیگار بسیار سازگار است.

چنین مینمود که از گویندگان زمان صفوی، صائب نخستین کسی باشد که از قلیان و تنباکو سخن بمیان آورده باشد اما بگواهی کتاب حدائق المعانی، بسا بیشتر از او، اهلی شیرازی از قلیان و تنباکو یاد کرده است صائب تبریزی آنچنانکه گفتیم (ص ۲۱۰) در ۱۰۸۱ هجری قمری در گذشت، اهلی شیرازی در ۹۴۲ جهان را بدرود گفت. حدائق المعانی تألیف عبدالرحمن خان شاکر که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری در هند نوشته شده مشتمل است بر پنج حدیقه و در هر حدیقه در موضوع خاصی ابیاتی از گویندگان گردآوری

Tabakbau von Hoffmann S. q; Tabakkunde von Kissling S. 13 - ۱  
 und S. 21-27

تصویر صفحه ۲۱۵ (نشی کماندار) نمودار مردی است که قلیان در دست دارد نقش این ابزار دودکشی در همان قرن ورود تنباکو بایران، آنهم از قلم رضا عباسی (از هنرمندان دربار شاه عباس بزرگ)، بسیار شایان توجه است.

کرده است. از آن جمله در حدیقه چهارم اشعاری در صفت تنباکو و قلیان از این گویندگان آورده : محمد سعید اشرف - عبدالولی عزت - داراب بیگ جویا - وحید - اهلی شیرازی - قلندر - باقر - میرزا صائب - میر الهی - شفیعی اثر - باسطی - نواب وحید محتشم علیخان - سید محمد فارس - لاعام<sup>۱</sup>، رویهم چهل و هشت فرد شعر، پیدا است که این گویندگان نظر بخود موضوع باید از متأخرین و چند تن از آنان از هند باشند. در میان این شاعران اهلی شیرازی شایان توجه است و از او این رباعی یاد شده :

قلیان ز لب تو بهرور میگردد      نی در دهن تو نیشکر میگردد  
بر گرد رخ تو دود تنباکو نیست      ابر است که بر گرد قمر میگردد

اگر این اهلی شیرازی همان سراینده «سحر حلال» باشد قدیمترین نویسنده ایست که از قلیان و تنباکو یاد کرده است. در کتاب تحفه سامی تصنیف سام میرزا صفوی (از پسران شاه اسمعیل) که در سال ۹۵۷ هجری نوشته شده. پس از یاد کردن اشعاری از اهلی شیرازی گوید: «در کبر سنی در سنه اثنین و اربعین و تسعمایه در شیراز فوت شد»<sup>۲</sup> بنابراین بیست و دو سال پس از دست اندازی پرتغالیها به خلیج فارس. از جهان در گذشت و گفتیم (ص ۱۹۸) بدستیاری اینان است که تنباکو در ایران شناخته شده است.

۱- از این گویندگان باقر شاید همان باقر کاشی باشد که از او یاد کردیم (ص ۲۰۹) در حدائق المعانی این رباعی از باقر یاد شده :

باقر چلی چو نسافه آهو کو      چون فاخته تا چند زخم کو کو کو  
در محشر اگر آتش دوزخ بینم      فریاد بر آورم که تنباکو کو  
از میرزا صائب این شعر بیمزه، مانند بیشتر اشعار او، آورده شده :

قلیان ز دودمان وجود آشکار شد      عالم پر از ستاره دنیا له دار شد

شفیعی اثر، آنچنانکه در تذکره بینظیر آمده شیرازی است : در آخر عمر قصد هند کرد... در بلده لار رسیده سفر آخرت پیش گرفت و این سانحه بعد عشرين و مائة و الف وقوع یافت وحید (میرزا طاهر) باز گفته تذکره بینظیر مولد او قزوین است... و به واقع نویسی شاه عباس ثانی امتیاز یافت و در زمان سلطان سلیمان به پایه اعلای وزارت رسید و در آغاز سلطنت سلطان حسین که در سنه خمس و مائة و الف جلوس نمود، از منصب وزارت مستعفی شد تا آنکه ازین عالم در گذشت. عمرش به صد سال رسیده بود نگاه به تذکره بینظیر تألیف سید عبدالوهاب افتخار (در سال ۱۱۷۲ در گذشت) چاپ آله آباد ۱۹۴۰ عیسوی، ص ۱۶ و ۱۲۸

در اشعار گویندگان نامعلوم با آنچنانکه در حدائق المعانی آمده : «لا اعلام» چندین بار از حدیقه و چلم یاد شده است نگاه کنید به حدائق المعانی چاپ هند ص ۴۴۰-۴۴۲

۲- نگاه کنید به تحفه سامی تصنیف سام میرزا صفوی بمبئی و اهتمام مولوی اقبال حسینی، بنته ۱۳۵۳ هجری = ۱۹۳۴ میلادی ص ۳۸-۳۹

## گل آویز

در پایان گیاهان امریکایی بچاست از گل بسیار زیبایی که از آنجا بسرزمین ما در آمده و در اینجا نام فارسی یافته نیز یاد شود. چون این گل از شاخه فرو آویخته مانند گوشواره آویزان است، در ایران «گل آویز» خوانده شده است. کی این گیاه بایران آورده شده بنگارنده روشن نیست.<sup>۱</sup>

در اروپا هم این گیاه بنام بومی امریکایی خود خوانده نمیشود. در سال ۱۶۹۶ میلادی پلومیه ( Charles Plumier 1646-1704 ) کشیش گیاه شناس فرانسه ( از تیره Franciscain ) آنرا در امریکا پیدا کرد و در کتابی که در سال ۱۷۰۳ در پاریس انتشار داد ( Nova Plantarum americanarum Genera ) آنرا بنام گیاه شناس نامور آلمانی فوکس ( Leonard Fuchs 1501-1566 ) نامزد ساخت و از این تاریخ این گیاه ( از خانواده Oenotheraceae ) بنام این دانشمند در همه زبانهای اروپایی فوکسیه ( Fuchsia ) نامیده میشود، چنانکه گل آهار که آنهم از گیاهان امریکایی است، گفتیم (ص ۱۶۷) بنام دانشمند آلمانی زین ( Zinn ) زینیه ( Zinnia ) خوانده میشود.

سالها در باغهای اروپا همان یک گونه گل آویز که پلومیه با خود از امریکا آورده بود پرورش میشد تا اینکه در سال ۱۷۸۸ از شیلی ( Chile در امریکای جنوبی ) یک گونه دیگر از آن در باغهای اروپا درآمد. از سال ۱۸۲۰ که رفت و آمد گیاه شناسان اروپایی بیشتر شد، بیشتر در سرزمینهای نمناک و بساکوههای امریکای جنوبی باین گیاه برخوردند، آنچنانکه تا سال ۱۸۴۰ چهل و یک گونه از این گل شناخته شده و رفته

۱- از گل آویز و گل میهون و فلوکس و سینر در المان و ایتالیا ص ۹۹-۱۰۰ در فهرست کلها یاد گردیده است.

رفته با پرورش و پیوند، امروزه بیش از صد گونه از آن پدید آمده است. سرزمینهای مکزیك و آنتیل و برزیل و پرو و جزاینها مرزوبوم این گیاه است، گیاهی که از سرما و گرما پایداری تواند کرد و مانند درختی سالها پابرجا و از گلهای رنگارنگ برخوردار است. این گل دلانگیز نزد ما نامی یافت که بهیچ روی پیوستگی با نام آن در جاهای دیگر ندارد، برخلاف گل میمون که آنهم نسبتاً دیرگاهی است در باغهای ایران پرورش میشود، مفهوم نامش نزد ما یاد آور نام یونانی آن است (anthirrhinum مانند بینی) این گیاه که مرزوبوم دیرینش امریکای جنوبی و استرالیا است. چون گلش را همانند پوزه بوزینه (= کپی) یافتند به میمون باز خوانده اند. در زبانهای اروپایی به پوزه شیر و گرك و گوساله و جزاینها باز خوانند.<sup>۱</sup>

بسیاری از گلهای دیگر را که در همین يك دو قرن گذشته از کشورهای دیگر بایران در آمده بهمان نامهای اروپایی نامند، از آنهاست فلوکس (Phlox) که لفظاً بمعنی شعله است و آنرا از شمال امریکا و سیبری دانسته اند و امروزه ۴۷ گونه از آن شناخته شده است و سینرر (Cineraria - Cineraire) که لفظاً بمعنی خاکستر (Cinis) است و آنرا از جنوب افریقا و ماداگاسکار (Madagascar) دانسته اند و ۲۵ گونه آن در گلستانها پرورش میشود.<sup>۲</sup>

۱- Gueule de loup - Loewenmaul - Calfs snout - Snapdragon

۲- از برای گل میمون و گل آویز و فلوکس و سینرر و گل آهارنگاه کنید به

Gartenbau Lexikon 4. neubearbeitete Auflage. Erster Band, Berlin 1926 S. 57-8 u. S. 212-u. S. 364-366 Zweiter Band Berlin 1927 S. 277-279 u. S. 716-717.

## ملحقات بخش اول

-۱-

اسپست در سانسکریت اسوه بلا ( asvabalâ ) خوانده شده ، این کلمه مرکب است از اسوه ( = اسب ) و بله ( bala ) که بمعنی نیرو است ، یعنی گیاهی که باسب نیروی دهد . چنین مینماید که مفهوم واژه اسپست که یاد کردیم (ص ۱) این لغت را در سانسکریت بوجود آورده باشد .

در کهن ترین نامه های پزشکی هند که به سوسروتا ( Susruta ) و چر که ( Caraka )

باز خوانده شده این کلمه یاد گردیده است . در کتب طبی و ادویه مفرده فارسی و عربی غالباً بنام سسرو و سیرک برمیخوریم ، در سر زمان آنها اختلاف است ، نگاه کنید به

Studies in the History of India, Plants—Some References to Asvabalâ in The Carakasamhitâ and The Susrutasamhitâ by P. K. Gode ( Reprinted from the Journal of The Oriental Institute, Baroda Sept. 1951 )

در باره سوسروتا و چر که Caraka که کتاب سیرک الهندی خوانده شده نگاه کنید به Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, 30 Band, Leipzig 1876 S. 617—670; Zur Quellenkunde Der Persischen — Medizin von Adolf Fonahn, Leipzig 1910 S. 16—20

ابن الندیم در کتاب الفهرست که در سال ۳۷۷ هجری نوشته در سخن از « اسماء کتب الهندی فی الطب الموجوده بلغة العرب » از دو نامه پزشکی هند یاد میکند : « کتاب سسر و عشر مقالات ، أمر یحیی بن خالد بتفسیره . . . کتاب سیرک فسرہ عبدالله بن علی من الفارسی الی العربی ، لانه أولا نقل من الهندی الی الفارسی » ( الفهرست طبع مصر ص ۴۲۱ ) .

در باره هلو ( = شفتالو ) و زرد آلو که در همان گفتار اسپست یاد کردیم ، نخستین



در زبان چینی تائو tau و دومی هزینگ Hsing خوانده میشود نگاه کنید به

Die Chinesische Landwirtschaft von Wil. Wagner, Berlin 1926  
S. 411-413.

-۲-

در گفتار نیشکر از فراوانی کشت آن در خوزستان یاد کردیم (ص ۲۲).  
ابن خلدون که در ۸۰۶ یا ۸۰۸ هجری در گذشت مینویسد که شکر در خوزستان  
باندازه ای فراوان بود که در قرن دوم هجری هر ساله از آنجا سی هزار رطل بدر بار خلفاء  
فرستاده میشد، نگاه کنید به

Le Sucre en Egypte par Jean Manzucl, Le Caire 1937 p.4

این کتاب که با ۱۳۸ سند و مأخذ تألیف یافته از برای تاریخ شکر و کشت نیشکر  
در مصر بسیار سودمند است.

در همان گفتار نیشکر در صفحه ۲۶-۲۷ گفتیم که هنر بیرون کشیدن شکر را  
از نیشکر، هندوان بچینیها آموختند: بگواهی سندی از نخستین نیمه قرن هفتم  
میلادی، در سنت خود چینیان چنین بوده که نیشکر دیرگاهی در سرزمین آنان شناخته  
شده بود، اما مردمان آنجا ارزش آن را آنچنانکه باید نمیشناختند تا اینکه روزی  
یکی از پیشوایان هندی از نیزاری گذشت، کشاورزان او را گرفته بزندان افکندند  
و تاوان زیادی که خرش بکشتزار رسانیده بود درخواستند، پیشوا برای اینکه خود  
و خر خویش از زندان برهاند بآنان آموخت که چگونه میتوان از نیشکر شکر  
بیرون کشید.

L'Ambassade De La Compagnie Orientale Des Provinces Unies, vers  
L'Empereur De La Chine, ou Grand Cam De Tartarie, Faite par  
Les Srs Pierre De Goyer & Jacob De Keyser. Leyde 1665

باز مطالبی از این کتاب بسیار گرانها یاد خواهیم کرد.

-۳-

در گفتار برنج گفتیم (ص ۳۷) در چین عرق برنج سم شو (Sam-Shu) خوانده

میشود. نام این آشام ملی چین از لهجه کانتون (Kanton) میباشد که تحریف شده :  
سم Sam = سه شو Shao = آتش، بنابراین سم شو عرق سه آتشه است.

و گفتیم در زبان چینی برنج فن Fan خوانده میشود، از این کلمه برنج پخته که پلو  
(پلاو) باشد مقصود است. خود گیاه برنج در چینی دو (Dau) و دانه برنج می (Mi)  
خوانده میشود. در گیاهشناسی سه گونه برنج شناخته شده: يك گونه از آن برنج آبی  
است که در کشتزار آبگیر میروید (oryza Sativa) و در چینی گنگ دو Geng dau  
خوانده میشود. يك گونه دیگر که آنها در سرزمین آبگیر پرورش میشود اما ماده غذایی  
آن بسیار کم است و پوست دانه برنج تیره رنگ است گذشته از اینکه اینگونه برنج دارای  
ماده نشاسته میباشد مقداری هم صمغ و قند دارد، آنرا در لاتین oryza Glutinosa  
نامند و در چینی نودو No-dau. این دو گونه برنج را که هر دو آب فراوان لازم دارد  
در چینی بيك نام خوانده شوی دو Shui dau گویند.

گونه سوم را برنج کوهی نامند (oryza montana) و آن برنجی است که  
در پشته و بلندی کشت میشود یا سرزمین خشک و نسبت بدو گونه برنج دیگر کمتر  
گرما و آب لازم دارد، در چینی آنرا لودو (Lu-Dau) نامند یا گن دو Gan-Dau.  
آنچنانکه یاد کردیم فن Fan بمعنی برنج پخته یا پلو است: تشی فن Tshi-fan یعنی  
پلو خوردن و کلمه فن بمعنی مطلق غذا و خوراک هم بکار میرود: دسوفن Dsau fan  
== چاشت؛ دشونک فن Dshung-fan == نهار؛ ون فن Wan-fan == شام

پلاو (= فن) در چین مانند ایران پخته نمیشود، برنج را در آب نمیبجوشانند  
بلکه: در دیگی باندازه آب کنند و بروی آتش بجوشانند، در بالای آن سبیدی که  
در آن برنج است جای دهند و سر آنرا بپوشانند، از بخار آب جوشان برنج پخته  
شود، بدون آنکه آب در آن درآید، دانهها اینچنین از هم دیگر جدا میمانند نه بهم دیگر  
چسبیده اینگونه پلاو از برنج آبی (گنگ دو) تهیه میشود نه از برنج چسبنک (نودو)  
== Glutinosa) که از برای شیرینی بکار میرود.

گفتیم (ص ۳۸) برنج بومی چین است. در هیچ سرزمینی این گیاه بهتر از مرز و بوم جنوبی و مرکزی چین پرورش نمی یابد از همین جا است که به کره Korea و ژاپن رفت و از اینجا به جزیره های دریای چین در آمد.

بنا بیک سنت در سال ۵۴۳ از هند به سرانندیب (سیلان) رفت، شك نیست که از هند به کشمیر و نپال Nepal راه یافت و پس از آن بایران در آمد.

گفتیم (ص ۵۵) مردمان برنجخوار روی زمین بیشتر از مردمان گندمخوار اند. یک سوم تا سه پنجم مردم گیتی، یعنی ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیون از مردم جهان از برنج خورش یابند، هر چند شمارش درستی از سرزمینهایی که در آنها برنج کشت میشود، در دست نیست، اما این گزاف نیست اگر گفته شود که زندگی مردم روی زمین بسته به برنج است در سخن از انواع برنج گفتیم (ص ۶۳) ۱۱۰۰ گونه برنج از خود هند در موزه کلکته گردآوری کرده اند. باید افزود که در همان موزه چندین صد گونه برنج که در کشورهای دیگر میروید نیز نگهداری شده است: در ژاپن و چین بیش از ۱۴۰۰ و در سرانندیب (سیلان) ۱۶۰ و در فیلیپین دست کم ۲۰۰۰ و در خود بنگاله (بخش خاوری هند) ۴۰۰۰ گونه برنج شناخته شده است<sup>۱</sup>

در گفتار ترنج گفتیم (ص ۶۶) که در برخی از نوشته های کم و بیش قدیم فارسی کلمه «مرکب» یاد شده و آن میوه ایست از نوع ترنج و نارنج و لیمو و جز اینها. در مکاتبات رشیدی یعنی نامه هایی که خواجه رشیدالدین بکسان خود، نوشته چندین بار باین کلمه بر میخوریم. رشیدالدین فضل الله طبیب وزیر دانشمند غازان و اولجایتو نویسنده جامع التواریخ در سال ۷۱۸ در تبریز کشته شد. در مکتوب ۳۴ که از روم در باب عرض احوال و اخبار و تهیه اسباب زمستانی به پسر خود خواجه مجدالدین نوشته است: «مفصل ملتومات ما از ممالک ایران و توران و هند و روم و مصر و شام» در فهرست این اسباب در

۱- Der Reis von Paul Blankenburg Berlin 1933 S. 3 und S.17-20 در صفحه ۲۴۲ همین کتاب از برنج ایران (گیلان) سخن رفته است.

ردیف حموضات از نارنج و لیمو و ترنج و نفاش و دنبلی و نارنج مختوم و لیمو شیرین که بصینی مشهور است، از مرکب هم نام میبرد، اینچنین: نارنج ۲۰ الف عدد؛ لیمو ۲۰ الف عدد؛ ترنج ۶ الف عدد؛ نفاش ۶ الف عدد؛ مرکب ۴ الف عدد؛ دنبلی ۴ الف عدد و این میوه ها را بر سر زمینهایی چون بعقوبا و مندلیجین و شهر بان و جیلان و حله و جز اینها باز خوانده همین سر زمینهایی که امروزه نیز در خاک عراق در مرز و بوم ایران از این میوه ها بر خوردار و نامبردار است. گذشته از خود این میوه ها در این فهرست، آب نارنج و آب لیمو و آب مرکب و آب دنبلی و آب ترنج بقلم آورده شده است<sup>۱</sup>

گفتیم نارنج شیرین را بر تقال نامند (ص ۸۴). در چین همان کشوری که از آنجا این میوه بدستگیری بر تغالیاها باروفا و بجاهای دیگر رسیده، بیش از هشتاد گونه از آن پرورش میشود و در زبان چینی آنرا چنگ تسه Tscheng-tse یا تیوتسه Tjü-tse خوانند. نظر بآب و هوا، کشت آن در جنوب و چین مرکزی محدود میباشد. نارنگی (Citrus nobilis Lour) در زبان چینی هونگ تیو Hung-Tjü (نارنج سرخ) یا هوا تیو Huo Tiü (نارنج آتشین) نامیده میشود. در سر زمینهایی که دچار سرمای سخت یا باد گرم باشد نمیرود. در جزیره های میان فوجو Fu-tshou و اموی Amoy و جز اینها بسیار خوب پرورش میشود و چندین گونه از آن بیار میآید. تنجربین Tangerine که بشهر طنجه باز خوانده شده و از آن یاد کردیم (ص ۸۸) یکی از آن انواع است.

توسرخ (Citrus aurantium decumana)، نامهای هندی و اروپایی آن را یاد کردیم (ص ۸۹) آنرا نیز پمولو Pomolo خوانند. چینی ها آنرا یو Yu و هوکن Hu-Kan و تیاو Tiao و چوکن Tschu-Kan نامند، بویژه در اموی Amoy و کانتون Kanton بسیار کشت میشود.

۲- نگاه کنید به مکاتبات رشیدی (یعنی رسائلی که وزیر دانشند خواجهرشیدالدین فضل الله طبیب پسران و عمال و دوستان و دیگران نوشته و مولانا محمد ابرقوهی آنها راجع نموده) بسعی و اهتمام معتمد شفیع لاهور ۱۳۶۴ هجری = ۱۹۴۵ مسیحی. نفاش و دنبلی را درجایی نیافتم، نفاش در یاد داشت همان کتاب یک گونه لیمو و بگفته دوزی نارنج Orange است.

چندین گونه از این میوه‌ها (مرکبات) در چین خودرو است و آنها را چی Tschi نامند. گلهای سفید این درختان بویی ندارد و میوه‌های زرد رنگ و کوچک آنها تلخ و خوردنی نیست. پوست میوه آنها جزء داروها در چین بکار میرود. چون این درختان دارای خارهای درشت و بلند است از برای پرچین بکار برند و باغ و بوستان را با آنها محصور سازند تا چارپایان نتوانند در آنها در آیند. اینگونه درختان را در گیاه شناسی *Citrus trifoliata* خوانند.<sup>۱</sup>

در ص ۸۲ و ص ۸۸ از لیمو و نارنگی و توسرخ سخن داشتیم، باید افزود که در زبان هندی کلمه لیمو و نیمبو هر دو موجود است. در باره کلمه نارنگی گفتیم که گمان میرود نام کنونی آن در زبانهای هند که سنتره خوانده میشود از سرزمین سنتره، در کشور پرتغال باشد. ابوالفداء (اسمه‌عیل بن علی بن محمود بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب عمادالدین الایوبی) که در ۶۷۲ در دمشق متولد شد و در ۷۳۲ در حماة در گذشت در کتاب جغرافیای خود، تقویم البلدان در سخن از سنتره از شهرهای پرتغال از همین میوه که در آنجا فراوان و خوشمزه و بزرگ پرورش مییابد یاد میکند. اینچنین آن حدس بیقین پیوسته سنتره همان سنتره است و نام نارنگی در زبانهای هندی و افغانی بنام این سرزمین است، اما باید بیاد داشت که در روزگار ابوالفداء، در سنتره هنوز میوه‌ای که امروزه نارنگی خوانیم، نرسیده بود. چنانکه گفتیم ورود آن بارو با بسیار متأخر است، غرض ابوالفداء از میوه آنجا يك گونه میوه‌ایست از جنس مرکبات.

گفتیم در گیلان توسرخ (*Pommelo - Pomolo*) را باتاوی نامند. شك نیست که

این نام از هند بایران رسیده است. در بنکاله این میوه، بتاوی نیمبو *Batavi nimbū*

۱ - Die Chinesische Landwirtschaft von W. Wagner, Berlin 1926 S. 420-422

در صفحه ۸۹ گفتیم در زبان اردو توسرخ را چکو ترا *Cakotral* خوانند، در افغانستان نیز این میوه را چکو تره خوانند و نارنگی را نیز مانند هندوان سنتره (سنتره) نامند و لیمو ترش در افغانستان مته نام دارد و پرتقال ماته نامیده میشود ناگزیر این اخیر از جزیره *Malta* میباشد پرتقال آنجا - (*Citrus aurantium melitensis*) بسیار شیرین است

*La Culture des Orangers* par A. De Mazieres, Paris 1934 p. 9 et 14

خوانده میشود، یعنی لیموی باتاویا (شهری در جزیره جاوه)، در گیاهشناسی این میوه باین شهر بازخوانده میشود (Citrus Bataviana) گویا از قرن هفدهم میلادی باشد که در هند باین میوه آشنا شده باشند. بگفته برخی از دانشمندان (Bretschneider) نام این میوه در کتاب شو کینگ Shu-King (نگاه کنید بصفحه ۳۶) یاد گردیده است. توسرخ در مغرب هند Shaddock هندشك خوانده میشود.<sup>۱</sup>

گفتیم (ص ۸۴) در سده شانزدهم میلادی پرتغالیها میوه پرتقال را از چین باروپا بردند. بسا پیش از این زمان ابن بطوطه در سال ۷۳۴ هجری از نارنج شیرین جزیره جاوه یاد میکند و این نباید میوه ای جز از پرتقال باشد: «و اکثر اشجارها النارجيل والفوفل والقرنفل والعود الهندی والنارنج الحلو و قصب الكافور والعنبة».<sup>۲</sup>

از آنچه گذشت پس از چین و هند ایران کهن ترین سرزمینی است که با ترنج و انواع آن آشنا شده؛ ناگزیر در روزگاران پیش میوه تلخ این درخت خوردنی نبود، بوی خوش برك و گل آن طرف توجه بود و بسا جزء داروها بکار میرفت، چنانکه امروز هم يك گونه از این درخت (bigaradier) را که میوه تلخ بار میدهد فقط از برای گلش و جوهر پوست میوه اش که در صنعت عطر سازی بکار میرود فروش میدهند. امروزه در سراسر جهان در هر جایی که آب و هوا سازگار است این میوه پرورش میشود، چنانکه در کشورهای اروپا چون پرتغال و اسپانیا و ایتالیا و فرانسه و در آفریقا در سرزمینهای تونس و جزایر و مراکش و طرابلس و مصر (بویژه فیوم) و در سوریه و فلسطین (بویژه یافا) و مرزوبومهای دیگر کرانه دریای روم (میان دریای و در استرالیا و در آمریکا (بویژه کالیفرنیا و فلوریدا Florida) و جز اینها. در این مرزوبومها بواسطه هوای مختلف و نیز بواسطه پیوند صدها نوع از این میوه پدید آمده است. در این گفتار

۱ - درباره لیمو و نارنگی نارنج و توسرخ نگاه کنید بلغتهای Orange mandarin و lemon و pommelo-pampelmoose بکتاب بسیار سودمند Hobson Jobson, A Glossary of Anglo-Indian Colloquial words ... by Col. Henry Jule And A. C. Burnell. New edition edited by William Crooke, London 1903 p. 513. 550; 642; 721

بیاد کردن برخی از آنها بسنده کردیم.<sup>۱</sup>

-۵-

در گفتار لاله (ص ۱۳۱) یاد کردیم که کلمه دلبند بمعنی عمامه در مقدمه‌الادب زمخشری آورده شده است. در ترجمه فارسی انجیل‌های چهار گانه که از قرن هفتم هجری است نیز باین کلمه برخوردیم: «شمعون در پی او در رسید و در گور در رفت و دید گفتنها جدا نهاده و آن دو لبند که بر سر او پیچیده بود، نبود»<sup>۲</sup>

۱ - از برای نامهای این میوه‌های گوناگون که بیشتر از آنها بسر زمینهایی باز خوانده شده و از برخی از آنها چون پرتقال و ستره و باتاوی و مسنی و مالتی یاد کردیم نگاه کنید

La Culture Des Orangers par A. De Mazières, Paris 1934;

Les Orangers par Raphaël De Noter Paris 1926

بوژه بصفحه ۱۸۴-۱۷۴ این کتاب بفرست نامهای انواع مرکبات نگاه کنید

دروجه اشتقاق کلمه ترنج آنچه پیشینیان (آنهايي که نگارنده دیده) نوشته اند یاد کردیم اینک

دو فقره از نوشتهای جدید دانشمندان عرب زبان: «اترج او أترنج: الأرج ان هذه الكلمة فارسية الاصل وهو «اترج» لان صفتها او وزنها ليس من روح السريانية ولا من الساميات» نگاه کنید به معجزیات عربیة سامیة بقلم ا. س. مرمرجی الدومنگی جونیه (لبنان) سنه ۱۹۵۰ ص ۲۱۹؛ و کتب الینا الأمير الشهابی ان الاترج والترنج من اصل سنسکریتی هو مانلنغا ومنه انتقل الی انصار سیه فالعربیة نگاه کنید به مجله المجمع العلمی العربی دمشق ۲۷ رمضان ۱۳۷۰ ص ۳۲۳. مانلنغا مان Mâtilanga میباشد که در صفحه ۹۲ این کتاب یاد کردیم در ص ۸۷ گفتیم نارنگی در زبانهای اروپائی مندرین خوانده میشود و این از سانسکریت مانترین است که بدستیاری برتغالیها از هند بچین رسیده است در کتاب سفارت هلاند بدربار امپراتور چین در نیمه قرن هفدهم میلادی (از چهاردهم ژوئیه ۱۶۵۵ از جزیره جساوه بطرف چین حرکت کردند و ۳۱ مارس ۱۶۵۷ بآنجا باز گشتند) درباره کلمه مندرین Mandarin در سخن از حکام Magistrats چنین آمده

Les Portugais les appellent Mandarins, peut estre du mot Latin mandare, qui signifie commander.

آنچنانکه گفتیم کلمه مندرین از سانسکریت میباشد، چون زمان هیئت سفارت هلندی بچین با زمان رفت و آمد برتغالیها بآن مرزو بومها تماس دارد جمله فوق شایان توجه است نگاه کنید به

L' Ambassade de la Compagnie Orientale des Provinces Unies, ...

Leydc 1662 Seconde Partie p.3

Diatessaron Persiano par G. Messina, Roma 1951 p. 366

کشیس دانشمند مسینا، ناشر این کتاب در ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۱ در مسینا Messina از شهرهای ایتالیا) در گذشت.

-۶-

درسخن از گیاه کوکنار، از شیرۀ آن افیون (= تریاک) نیز یاد کردیم. نلیگان (Neligan) پزشک سفارت انگلستان در تهران که بیست سال در ایران گذرانیده در سال ۱۹۲۷ میلادی پس از برگشت بمیهن خود کتاب کوچکی در بارۀ افیون انتشار داده و بویژه در آن از افیون ایران سخن داشته است. این نامه گذشته از چند اشتباه تاریخی و لغوی سودمند است. بگفته این مؤلف در فصل اول که بتاریخ این گیاه پرداخته، استعمال افیون از مغرب آسیا آغاز گردیده. هزاران سال پیش از این مردم شومر (Sumer) در سرزمین جنوبی عراق کنونی در همسایگی ایران با آن آشنا بودند و نقل از کمپبل تهپسون (Dr. Campbell Thompson) کرده مینویسد در متون آشوری چندین لغت معادل افیون یاد گردیده است. اما آن لغتها را نه نوشته گدام است، تاراه تحقیق باز شود البته آنچه مؤلف در تاریخ این گیاه و شیرۀ آن گفته چیزی جز فرض نیست، فقط آن قسمت که از نویسندگان یونانی نقل کرده قابل اعتماد است و همان است که در گفتار «کوکنار» یاد کردیم در همین زمینه مطالب شایان توجه از مدی Modi نقل کرده (ص ۶) که در ارداویر افنامه زنی پتیاره یاد شده که زهر و روغن افیون تهیه میکرد و مردم میداد که بخورند.<sup>۱</sup> این مطلب در فصل ۸۴ ارداویر افنامه است. در وجه اشتقاق کلمۀ «افور» بافور چنین مینماید که پزشک انگلیسی پیشنهاد مورگن اشتیرن (Dr. Morgenstierne) را پسندیده باشد از اینکه از این کلمه مرکب است از «با» + «فور». بگمان او فور فارسی است بمعنی حباب سازنده یا کف بر آورنده.<sup>۲</sup> این لغت را در جایی ندیدم. از اینها که بگذریم مطالب سودمندی در این کتاب یاد شده: نه تاورنید (Tavernier) و نه کمپفر (Kaempfer)<sup>۳</sup> هیچکدام از

۱- «A Wicked Woman is mentioned Who prepared in The World poison and Oil Of Opium, and gave it to people to be eaten» جیوانچی مدی Jivanji Modi موبد دانشمند پارسی در ۲۸ مارس ۱۹۳۳ در ۷۸ سالگی در بمبئی درگذشت.

۲- «Bàfür is probabby after all persian, bba having the sense Of possessign and fûr meaning bubbling»

۳ از تاورنید در گفتار تنیا کو (ص ۲۰۲) یاد کردیم. کمپفر (Engelbert Kaempfer) (۱۶۵۱ تا ۱۷۱۶ میلادی) پزشک آلمانی است از دانشمندان بزرگ زمان خود بشمار میرفت.

چندی در روسیه و ایران و هند و جاوه و سیام و ژاپن گذرانید از سال ۱۶۸۳ تا ۱۶۹۴ در این سرزمینها بتحقیق پرداخت بخشی از تحقیقات او که شامل ایران هم هست خودش در سال ۱۷۱۲ انتشار داد

Amoenitates exoticae. Lemgo 1712



افیون کشیدن ایرانیان یاد نمیکنند بلکه از افیون خوردن آنان سخن میدارند. در صورتی که حشیش کشیدن آنان را یاد کرده اند. افیون کشیدن. یعنی دود کردن از اختراعات چین است گویا افیون کشیدن نخست در پایان قرن هفدهم میلادی بسرزمین خراسان رواج یافته و از آنجا بسرزمینهای دیگر ایران رسیده باشد زیرا باین شهر هر ساله گروهی از زائرین از آسیای مرکزی (خالکروسیه) و افغانستان و هند روی میآوردند باید بدستیاری همین زائرین باشد که و افور (ابزار تریاک کشیدن) بایران رسیده است. آنچه یقین است این است که افیون کشیدن در ایران از عادات قدیم نیست شاید از نخستین نیمه قرن نوزدهم میلادی باشد، اما خود گیاه کوکنار دیرگاهی است که از عراق یسا آسیای کوچک که در پارینه مرکز کشت خشخاش و صنعت افیون بود، بایران رسیده است ...<sup>۱</sup>